بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 17 بهمن 1396.

خب در مورد «ف» ای که برای ترتیب خارجی نیست و برای ترتیب معنوی نیست صحبت می کردیم. عرض کردیم «ف» دالّ بر این است که ما بعد «ف» بعد از ما قبل هست. تعقیب ما بعد نسبت به ما قبل. این تعقیب یک موقعی تعقیب خارجی است یعنی مثلا زمانا یک شیئی متأخر است یا رتبتا متأخر هست جایی که معلول را با «ف» به علتش عطف کنیم. اینها خب ترتیب معنوی می گویند. یک موقعی هست نه ترتیب به این شکل نیست که ترتیب لفظی تعبیر کرده است. عرض کردم ترتیب لفظی را توضیح در مورد این که ترتیب لفظی چیست در کلمات ابن هشام چیزی در موردش ذکر نشده است. بعضی کلمات دیگر هم من مراجعه کردم چیزی نبود نکته قابل توجه همان نکته ای بود که در کلمات مرحوم رضی بود که ما حصل فرمایش ایشان این بود که مراد از ترتیب ذکری جایی هست که موضع طبیعی ذکر یک شیء بعد از شیء دیگر باشد. جایی که طبیعتا باید اول اول را ذکر کنند بعد شیء دیگر را ذکر کنند. یعنی در عالم ذکر و در عالم یاد کرد متناسب این است که اول این ذکر شود بعد دیگری ذکر شود. این تعبیری بود که از کلام مرحوم رضی استفاده می شد. ما این کلام را داشتیم توضیح می دادیم که چطور هست که یک شیئی تناسب دارد بعدش شیء دیگر ذکر شود. چه می شود که تناسب ذکر یک شیء بعد از شیء دیگر ایجاد می شود. ما این جوری تعبیر می کردیم که گاهی اوقات یک جمله ای که ذکر می شود، توقع ذکر مطلب دیگری را ایجاد می کند. این توقع آوردن «ف» را توجیه می کند. الآن می خواهم به یک تعبیر عام تر تعبیر کنم. توقع در اکثر موارد هست ولی شاید در همه موارد نشود بحث توقع را مطرح کرد. آن این است که جایی که جمله قبل آمادگی ذهنی برای جمله بعد ایجاد می کند. آماده سازی ذهنی ایجاد می کند. آماده سازی ذهنی گاهی اوقات به خاطر این است که جمله اول را که می گوییم، موضوع جمله دوم به ذهن خطور داده می شود. و اشخاص انتظار دارند در مورد اینکه این موضوع جمله دوم در موردش صحبتی شود. گاهی اوقات این شکلی است ولی به طور کلی قانونش این است که یک نوع در مواردی که جمله اول نسبت به مفاد جمله دوم حالا یا نسبت به موضوعش یا کل حکمش یک نوع آمادگی ذهنی ایجاد کند به طوری که جمله اول کأنّه مقدمه ذهنی برای جمله دوم باشد. در ترتیب خارجی مقدمه خارجی است گاهی اوقات علت برای او هست یا جاهایی که ترتیبش از باب عطف معلول بر علّت هست این شکلی است ولی این نه از باب این است که یک نوع مقدمه چینی برای جمله بعد هست. این جمله را که ذکر می کنیم ذهن مخاطب آماده می شود برای شنیدن جمله دوم شاید این یک مقداری عام تر باشد از آن تعبیری که در جلسه قبل عرض کردم. نگاه می خواستم بکنم ببینم که این بحث هایی که ما داریم می کنیم جایی این بحث ها را دارند یا ندارند امثال اینها ایاتی که در سوره بقره در جلسه قبل در موردش صحبت می کردیم و آیاتی که این جلسه هم ادامه می دهم اکثر این آیات را در تفسیر ابن عاشور التحریر و التنویر اشاره دارد که این برای تفریع است گاهی اوقات تعبیرش این است لتفریع الاخبار. لا لتفریع المعنا.

تحریر و التنویر معاصر است تقریبا. حدودا سی چهل سال طول کشیده است این تفسیر را نوشته است چیزی که در ذهنم هست حدود چهل سال قبل تمام شده است نگارش این چیز. این یک مقداری قبل از المیزان است. تقریبا معاصر حالا یادم نیست هشتاد و خورده ای اینها تمام شده است. التحریر و التنویر ابن عاشور خیلی تفسیر پر نکته ای است. و بعضی مثلا حاشیه شهاب که آن هم معمولا نکته داردو اینها را نگاه کردم هیچ جایش پیدا نکردم یا کشاف خیلی جاهایش را نگاه کردم این بحث ها را متعرض می شود ولی نوعا اکثر این موارد را متعرّض نشده بوده است. این «ف» هایی که چیز هست در اکثر موارد تحریر و التنویر اشاره داشت که این «ف» چیست. بعضی موارد هم به آ« «ف» نپرداخته بود ولی در اکثر موارد دارد در اکثر این مواردی که به آن پرداختم همین بحثی که برای ترتیب ذکری است یا ترتیب اخبار است یا مثلا یک جا می گوید الفاء لتفریع الاخبار أی لمجدد الترتیب اللفظی. لا لتفریع حصول ما تضمنته الجمله المعطوف بها علی حصول ما تضمنته ما قبلها. این تعبیر دارد که این ترتیب

این «ف» هایی که گفتیم که مصادیق ترتیب ذکری است اکثرا هم ایشان ترتیب ذکری دارد ولی توضیح نداده است که این ترتیب ذکری یعنی چه. تفریع الاخبار یعنی چه. همین عبارت را موارد مکرر عبارت را تکرار کرده است و هیچ توضیح قابل توجهی در این مورد ندارد. حالا من می خواهم عرض کنم که این مواردی که هست گونه های مختلفی از تفریع یک مطلب بر مطلب قبلی را ما در آیات قرآن مشاهده می کنیم این ایاتی که مراجعه کردم شبیه این را حالا ما در بحث ارث که دنبال می کردیم آیات نزدیک به آیات ارث را من مثال زدم. سوره نساء شبیه همین بحث هایی که الآن اینجا مطرح می کنم در آنجا در بحث هایش هست. ولی فکر می کنم که این مصادیق مختلف را همه اش را بشود از ان قانون کلی ترتیب ذکری که دارند داخل در آن مقوله داشت که التحریر و التنویر هم غالب اینها را جزو ترتیب ذکری دانسته است. ولی توضیح نداده است که نحوه ترتیب ذکری چیست. یعنی چه این ترتیب ذکری؟ یکی دو موردش را متفاوت معنا کرده است حالا آن یکی دو موردش را در ضمن بحث عرض می کنم که ایشان چطوری معنا کرده است و آیا درست است یا خیر آن را در ضمن بحث عرض می کنم.

خب ما اقسام عطف «ف» بر عطف جمله به جمله عرض کردم این بحث ما در عطف جمله به جمله است یک. دوم این که عطفی که ترتیبش ترتیب معنوی نباشد یعنی تعقیبش زمانی یا تعقیب معلول بر علت نباشد. اینها نیست. خب بحث ما این جور موارد هست. خب یک بحثی در ترتیب ذکری مرحوم رضی داشتند مرحوم رضی فبعث مسوی المتکبرین و آن جملات را آورده بودند. فنعم اجر العاملین یا فبعث مسوی المتکبرین آنها را ذکر کرده بودند. خب شما ممکن است این جوری بگویید که خب وقتی که خداوند یک جای خیلی بدی برای متکبر ها قرار داده است نتیجه این مطلب این است که جایشان خیلی بد است دیگر. چرا این را شما تفریع خارجی نمی گیرید؟ خب نتیجه این که خداوند متکبرین را در جهنم و امثال اینها قرار دهد این است که جایگاهشان بد شود. این نتیجه خارجی ممکن است تلقی شود. یا وقتی بهشت به آنها می دهد نتیجه بهشت دادن این است که پاداش خوبی برایشان می آید دیگر. این را ما ممکن است نتیجه تلقی کنیم. ولی حالا اگر نتیجه گیری را به یک نحوی از انحاء بخواهیم توجیه کنیم این نتیجه گیری نسبت به خود مفاد نعم و بعث نیست. نعم و بعث انشاء است. انشاء مدح و انشاء ذم است. لازمه انشاء مدح و انشاء ذم یک لازمه ای دارد یعنی چیزی که شما می گویید عجب چیز خوبی است یعنی این انشاء که می کنیم یعنی شیء مطلوبی گیر طرف آمده است مثلا شخصی دارد می گفت یک بنده خدایی حاجی رفته بود مکه از مکه که برگشته بود در فرودگاه دو تخته قالیچه آنجا بود گفته بود خدا جای حقی نشسته است که این سفر حج ما خرج داشت و قالی ها را گذاشته بود روی دوشش و برداشته بود رفته بود این خدا جای حقی نشسته است این مقصودش این است که این قالی سهم من است. یک مضمون به اصطلاح بالملازمه ای هم اینجا دارد. بعضی وقت ها که شما دارید انشاء می کنید لازمه آن انشاء ها یک اخباری هم هست. حالا آن اخبارش را شما نتیجه قهری جمله قبلی تلقی کنید خب عیب ندارد. ولی جمله نعم اجر العاملین، فبعث مسوی المتکبرین، اینها انشاء است. آن انشاء که متفرع بر قبل نیست. مرحوم رضی این می گوید که بعد از این که شخصی همان جمله را بگوید انتظار این می رود که مخاطب بگوید به به به به. این نتیجه آن چیزی که

گاهی اوقات چیزی را که می شنود مناسب این است که به به بگوید. این به به به نتیجه شنیدن آن جمله قبلی است. یعنی مخاطب وقتی که این را می شنود که خدا برای این مخاطبین چه نعمت هایی قرار دهد این انشاء تعجّب و امثال اینها نتیجه آن اخبار است. نه نتیجه مخبرٌ عنه. انشاء را که شما در نظر بگیرید آن هم یعنی هر کسی که آن ثواب ها و آن پاداش های زیادی که خداوند برای عاملین قرار داده است بشنود این نعم اجر العاملین انتظار دارد که یک تعجبی نسبت به

سؤال:

پاسخ: اننشاء جنبه اخباری ندارد. انشاء یعنی این که من دارم از حالت نفسانی خودم خبر

خبر که نه انشاء به اصطلاح یک امر ایجادی است. حالا نمی خواهم وارد

سؤال:

پاسخ: نه آن اشکال ندارد. فاکرمه این است که نتیجه آن مطلب این وجوب شیء بیاید. ولی نتیجه خارجی آن این تعجب که نیست. ببینید توجه فرمایید تعجّب معلول اخبار است نه مخبرٌ عنه. برای همین توضیح می خواهم بدهم. تعجب نتیجه اخبار از حادثه است نه مخبر عنه. خود مخبر عنه که انشاء نمی آورد. علم به مخبر عنه. اخبار از مخبر عنه این انشاء را به دنبال می آورد. این که مرحو رضی اینها ترتیب ذکری می دانند این جور هست اینها ترتیب ذکری است ترتیب خارجی نیست. حالا این یک توضیحی نسبت به عرایض قبلی. من اقسامی که در آیات قرآنی دیده ام یکی حکم ما بعد الغایه را بر حکم مغیّی به غایت عطف کرده اند. این یک. قسم دوم که مثال هایش را در جلسه قبل ذکر کردم. حکم تغییر موضوع این هم شبیه قبلی است. حکم تغییر موضوع را بر حکم موضوع عطف کردن که مثالش که در جلسه قبل هم فکر می کنم که ذکر کردم مثالش را ذکر کردم ولی

بقره آیه 191

فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ

فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

فان قاتلوکم اگر با شما جنگ گردند خب فاقتلوهم خب اگر جنگ را تمام کردند و دیگر جنگ نکردند فان انتهوا فان الله غفور رحیم. یا آیه بعدش

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلاَ عُدْوَانَ إِلاَّ عَلَى الظَّالِمِينَ

آیه 193.

فرض کنید ما می گوییم اگر کسی فقیر باشد یک جمله شرطیه اگر کسی فقیر باشد ذکات می شود به او داد. پس اگر فقیر نباشد آن حالا مثلا این جوری تعبیر کنم ببینید این که می خواهم بگویم نمی خواهیم عطف مفهوم به جمله مفهوم دار را بگوییم ها. این را ملاحظه فرمایید یک موقعی من می گویم اگر ان جاء زید فاکرمه فان لم یجب فلا یجب اکرامه. این «ف» تفریع خارجی است. یعنی چون جمله قبل می گوید که ان جاء زیدٌ فاکرمه فرض این است که در مقام حذف هست می گوید که وجوب اکرام فقط در صورت آمدن زید هست پس اگر زید نیامد وجوب اکرام نیست. این عطف خارجی هست یعنی چون حصری که از جمله قبل استفاده می شود نتیجه حصر انتفاع حکم عند الانتفاع است. مفهوم لازمه حصری است که از جمله قبل استفاده می شود.

سؤال:

پاسخ: نه خود حصر را دال هست. یعنی اگر یک شیئی محصور باشد لازمه محصور بودن این است که وقتی آن نباشد این

سؤال:

پاسخ: حالا اثباتی هم تعبیر کنید اشکال ندارد. آن هم در واقع داخل در همان چیز ترتیب خارجی اینها قرارش می دهند. فرض کنید که این جمله ای که اذا طلعت الشمس فالنّهار مشرقه، با این جمله ای که اذا کان النهار موجودا فالشمس طالعه، هر دو اینها «ف» اش را «ف» تفریع می گیرند. حالا یکیش تفریع به نحو برهان ان هست و یکیش تفریع به نحو بحران لم. هر دو اینها که تفریع بحران ان و لم باشد هر دو شان ظاهرا در مقوله ترتیب معنوی قرار می دهند. حالا ترتیب معنوی چه نسبت به آن واقعیت خارجی باشد چه نسبت به علم این دو تا باشد ظاهرا هر دو اش را داخل در ترتیب معنوی می گیرند. غرض من حالا اجازه دهید نکته ای که می خواهم بگویم این است مثلا مثالی که من می خواهم بزنم این است می گوییم اگر کسی سید نباشد از زکات بهره مند می شود پس اگر سید باشد خمس می تواند بگیرد. این خمس می تواند بگیرد مفهوم جمله قبل نیست. جمله قبل این است که زکات نمی تواند بگیرد. ولی این که جمله قبلی می گیود که زکات نمی تواند بگیرد یک توقعی برای مخاطب ایجاد می کند که خب حالا طرف زکات نمی تاند بگیرد اگر فقیر بود احتیاج داشت چه کار کند این با «ف» آن جمله بعدی را عطف می کنند. یعنی پاسخگویی به این سؤال را اینجا ایجاد میکند. این هم از این باب هست. می گوید اگر با شما جنگ کردند چه؟ می گوید جنگ کردند خب شما با آنها جنگ کنید. حالا اگر آمد و صلح کرد. این صلحی که می گوییم یعنی کسی که جنگ کرده است وسط کار دیگر از بس شما با او جنگیده اید دیگر ادامه نداد. ادامه نداد دیگر شما ادامه ندهید. این جور نیست که به مجرد این که طرف جنگ را شروع کرده است این صحیح باشد تا گاو و ماهی هم ولو اینکه دست هایش را بالا اورده است شما بگویید که چون جنگ را شروع کرده ای ما تو را نمی بخشیم نه می گوید که فان الله غفور الرحیم. اگر آنها دست از جنگ و پیکارشان برداشتند شما هم بردارید. چون خدا می بخشد وقتی خدا بخشید شما هم ادامه ندهید. این در واقع حکم تغییر موضوع را بقائا بیان می کند. اگر یک موضوعی بقائا استمرار پیدا نکرد. خب ممکن است این حکم هم استمرار پیدا کند. به تعبیر مرحوم آخوند گاهی اوقات حدوث عنوان برای یک حکم بقائی کافی است. ولی گاهی اوقات حکم حدوثا و بقائا تابع موضوع است. بنابراین وقتی حکم تغییر می کند بقائا این توقع در مخاطب ایجاد می شود که آیا حکم هنوز باقی است یا حکم تغییر کرده است. این توقع باعث می شود که بشود «ف» را اینجا تعبیر کرد. این یک مثال. مثال دیگرش آیه 196 است.

وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَ لاَ تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ

آن چند تا «ف» دارد آنها را بعدا صحبت می کنیم. می گوید

وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ

در مورد این فان احصرتم بعدا صحبت می کنم. اگر محصور شدید.

فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ

این محصور شدن در اصطلاح فقهی یک حصر داریم یک سد داریم. حصر ممنوع شدن انسان از حج به خاطر بیماری است. سد به خاطر دشمن است. و به خاطر غیر بیماری سد می گویند. اینجا احصرتم به معنای سد هست یعنی اگر دشمن شما را منع کرد و نگذاشت که حج انجام دهید. فان احصرتم یعنی به وسیله دشمن از انجام مناسک حج بازداشته شدید.

فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ

بعد می گوید

فَإِذَا أَمِنْتُمْ

اگر نه آن سد برداشته شد. اگر حصر شدید شما با قربانی از احرام خارج می شوید. اگر سد برداشته شد

فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ

فاذا امنتم در واقع این است که اگر آن موضوع احصار تبدیل شد به موضوع امنیت. اگر امنیت نبود و نتوانستید به خاطر امنیت نبودن حج انجام دهید قربانی. اگر امنیت ایجاد شد بروید حج خود را انجام دهید.

فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ذٰلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

در واقع جایی که موضوع تغییر می کند حکمش را می خواهد بیان کند.

خب این هم این.

سؤال:

پاسخ: آن فما استیسر جزای فمن تمتع است. فمن تمتع مورد بحث ما است. فاذا امنتم. نه فاذا امنتم فمن تمتع بالعمره الی الحج فما استیسر شرطش خودش هم جزایش هم جمله شرطیه است. یعنی فاذا امنتم فمن تمتع بالعمره الی الحج فما استیسر من الهدی. من مرحوم امام در یک بحثی اشاره کرده بودند که این که جمله شرطیه ای داشته باشیم که جزایش خودش جمله شرطیه باشد این غیر عرفی است و امثال اینها. در بحث ذیل آیه حتی اذا بلغ النکاح فان آنستم منهم رشدا ایشان این جوری بیان می کردند حاج آقا می فرمودند که نه غیر عرفی نیست و مواردی را ذکر می کردند. من یک بار تمام قرآن را از اول تا آخر ماه رمضان بود نگاه می کردم دقت می کردم موارد این جمله شرطیه ای که جزایش هم خودش جمله شرطیه باشد. در حاشیه ای در نکاح حاج آقا موارد را فهرست کرده ام آدرس داده ام حدود سی جهل مورد در قرآن هست من برخورد کردم. یکی از مواردش هم همین است

سؤال:

پاسخ: من از ادوات شرط هست به خاطر همین جزایش «ف» آمده است. اگر نباشد «ف» نمی آید به دلیل آن «ف» کاشف از این است که من اش هم من شرطیه است.

حالا من اصلا موارد روشن تر از این حالا این یک مقداری ممکن است به خاطر من اش به نظرم مواردی که دقیقا عین آیه قرآن بود را فهرست کرده بودم. بحث حالا فان احصرتم را صحبت می کنیم. موارد دیگر است مواردی که در موردش صحبت می کنیم.

خب این هم یک مورد. پس این هم در واقع ازحکم قسم سابق دارد یعنی وقتی شما یک موضوعی را ذکر کردید این که وقتی این موضوع نبود حکمش را می خواهید بیان کنید. آن قسم قبلی این بود که حکم مغیی به غایت، وقتی این غایت نبود حکمش را حکم ما بعد الغایه این دو قسم مثل هم هستند.

سؤال:

پاسخ: نیازی نیست شرط مقدر بگیریم. جهتی ندارد شرط مقدر گرفته شود. خیلی از اینها هم می گویم در التحریر و التنویر هست برای تقدیم ذکری هست و تعقیب ذکری هست و همین جور هم هست این وجهی ندارد که ما اینها را شرط مقدّر بگیریم. خب این یک مطلب.

یک جور دیگر این است که جایی که شخص را مخیّر بین دو تا حکم می کنند. در مورد هر یک از این دو احکام می خواهند یک فروعی را تفریع کنند. می گویند شما مخیّر هستید این کار را بکنید یا این کار را بکنید. پس اگر این کار را کردید نتیجه اش این می شود این کار را کردید نتیجه اش این می شود. جایی که ابتدائا یک جمله تخییریه بیان شده است که شما را مخیّر بین دو تا موضوع می کنند. بعد حکم دو تا موضوعی که به نحو تخییری شما مخیر هستید حکم هایش را بیان می کنند. این آیه بقره سوره 226 ظاهرا از این قسم است

سؤال:

پاسخ: نه مفصل بر مجمل نیست. حکم دیگری است. فرض کنید می گوید که شما مخیر هستید که نماز جمعه بخوانید یا نماز ظهر. اگر نماز جمعه بخوانید پنج هزار تومان به شما پول می دهم. اگر نماز ظهر بخوانید ده هزار تومان پول می دهم. این ربطی به تخییر ندارد. حکمی که مربوط به آن نیست. یک موقعی هست که می گوید شما مخیر هستید بین نماز جمعه و نماز ظهر. اگر نماز جمعه می خواهید بخوانید این طوری بخوانید. اگر نماز ظهر را می خوانید این طوری بخوانید. آن تفصیل بر .... هست. که همان قسمی که عرض کردم که تقسیم می کنیم. می گیویم الکلمه اسم و فعل و حرف. اسم تعریفش این است فعل تعریفش این است حرف تعریفش این است این مفصل بر مجمل است. احکامی که ربطی به چیز هم ندارد. احکام خاص دیگر است. احکامی که متفرع بر آن چیز نیست. می گوید که شما مخیر هستید که شنبه بیایید یا یکشنبه بیایید. اگر شنبه خواستید بیایید ساعت دو تا چهار بیایید اگر یک شنبه خواستید بیایید 5 تا 7 بیایید. این عطف مفصل بر مجمل به ان معنا نیست. جایی که در واقع حالا اینها اسمش را می خواهید مفصل بر مجمل بگذارید خیلی در لفظ دعوا نکنید. اسمش را هم بگذارید عیب ندارد. بحث این است که ما یک موقعی می خواهیم یک حکمی که اطراف تخییر دارد آن حکم را بعد از اصل حکم به تخییر بیان کنیم. این را با «ف» به آن عطف می کنیم. بقره آیه 226

لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ

کسانی که ایلاء می کنند چهار ماه فرصت دارند. چهار ماه فرصت دارند یعنی چه؟ یعنی در چهار ماه مخیر هستند بین رجوع و بین طلاق. معنای تربص اربعه اشهر تخییر بین رجوع و طلاق هست. رجوع از قسم یا طلاق.

فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿226﴾

وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلاَقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

اگر برگردند خدا به آن گناهی که انجام داده اند ایلاء کرده اند می بخشد غفران و رحمت الهی شامل حالشان می شود اگر دیگر عزم طلاق داشتند خدا هم گوش می کند. یک وقتی به حسابشان می رسد. فان الله سمیع علیم یک نوع در واقع فی الجمله شاید تهدیدی باشد که خدا به این کاری که دارند اینها می کنند آشنا هست و یک روزی به حسابشان می گذارد. گوش می کند که اینها چه کارهایی دارند انجام می دهند. در واقع حکم فیء و طلاق که اطلاق تخییری بود که از تربص اربعه اشهر استفاده می شد را بیان می کند. که کأنّه این یک نوع تبیین این هست که آن قسم چیز هم بهتر است. اگر هم هست فیء است. شما مراجعه کنید انقدر لج بازی نکنید اگر هم قسم خورده اید که با زنتان مباشرت نکنیدو می خواهید طلاق دهیدو قضایا را تمام کنید. خب این هم یک قسم. یک قسم دیگر این است که گاهی اوقات یک صورتی را که در ذکر می شود در آیه این صورت صورت دیگر را تداعی می کند. مثلا من مثال عرفی بزنم.. دو نفری که همیشه با هم همراه هستند. زید و عمرو. می گویم اگر زید را دیدی به او سلام برسان. تا طرف می گوید زید ذهن انسان می رود طرف عمرو. می گوید اگر عمرو را دیدی پس گردنی بزن.! مثلا حکم ما بعدش ربطی به حکم ما قبل نداشته باشد ولی جایی که این موضوع موضوع دیگر را به ذهن اخطار دهد این بقره آیه 240 را ملاحظه فرمایید.

وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجاً وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ

حالا این چیزی بوده است که عرض کنم خدمت شما عده یک ساله. اولی که در اسلام عده یک سال بوده است مدتش. و یک سال زنی که شوهرش می مرده است باید عده نگه می داشته است. این عده یک ساله بعدا تبدیل به عده چهار ماه و ده روز تبدیل شده است. ظاهرا اشاره به عده یک ساله دارد. می گوید کسانی که از دنیا می روند و همسرانی دارن این همسرانشان باید یک سال عده نگه دارند در یک سال هم حق ندارید اینها را از خانه شوهر اخراج کنید. وقتی می گوییم حق ندارید اخراج کنید یعنی به زور حق بیرون بردن آنها را ندارید. این که به زور اخراج کردن یک صورت دیگر به ذهن مخاطب خطور می کند که اگر خودش اختیاری رفت. ما بیرونش نکردیم خودش رفت. صورت اخراج به ذهن انسان این صورت را می آورد. فان خرجن چه؟

مَتَاعاً إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

اگر خارج شدند خودشان اگر بخواهند کار خوب کنند شما کاری به کارشان نداشته باشید ولی اگر بخواهند کار بد کنند شما مسؤولیت دارید که اجازه ندهید فی ما فعلن فی انفسهن اگر من معروف باشد آن چیز نیست. ظاهرا مراد این باشد. این خرجن در مقابل اخراج هست. اخراج حکم خرجن را به ذهن انسان خطور می دهد. اینها همه یعنی صورت قبلی انتظار مطرح شدن یک صورتی را می دهد. انتظار این که حکم این صورت را هم بیان کنیم. با «ف» حکم این صورتی که توقع بیانش هست را دارد. یک صورت دیگر این است که یک عملی را ما می گوییم انجام بدهید. بعد خب انتظار این است که اگر من نتوانستم این کار را انجام دهم چه کنم؟ عطف صورت تعذّر مأمور به به اصل حکم. این فان احصرتم از آن چیز هست. بقره آیه 196

وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ

شما حج و عمره کاملی را تامی را انجام بدهید. خب اگر نتوانستم این حج عمره کامل را انجام دهم چه؟ وقتی شارع می گوید که یک حج عمره تام انجام دهید این صورت به ذهن خطور می کند که صورت عدم قدرت بر انجام عمل. می گوید فان احصرتم فما استیسر من الهدی. این یک مورد. یک مورد دیگر این است که فاذا امنتم فمن تمتع بالعمره الی الحج فما استیسر من الهدی. وقتی که ایمنی برقرار شد و از احصار خارج شدید اگر تمتع بالعمره الی الحج احرام حج تمتع بستید، قربانی به گردن شما واجب می شود. حالا قربانی به گردن شما واجب شد نتوانستید این را انجام دهید چه کار کنیم؟ می گوید که فمن لم یجد ثلاثه ایام. کسی که قادر به قربانی نیست آن تبدیل می شود به صوم. چون ببینید گاهی اوقات شخصی که قادر به انجام عمل نیست بدلی برایش جعل می شود. گاهی اوقات شخصی که قادر نیست اصلا هیچ گنااهی ندارد می گوییم نماز را شما بخوانید اگر نتوانستید چیزی به گردن شما نیست. گاهی اوقات چون می گوید نماز را بخوانید اگر نخواندید به فقیر صدقه بدهید. چون احتمال جعل بدل هست همین احتمال باعث می شود که ذهن انسان منتظر این باشد که حکم صورت عدم قدرت را بیان کند. چون صورت عدم قدرت گاهی اوقات ملازم با جعل بدل است. در همین آیه هم ملاحظه فرمایید در هر دو موردش یک نوع بدلی جعل شده است. می گوید اتم الحج و العمره لله. شما حج عمره را به خاطر خدا باید تمامش کنید. یک حج عمره کاملی که قربه الی الله هست را باید تحویل دهید. خب اگر نتوانستیم شروع کردید ولی نشد این را به اتمام برسانید می گوید فما استیسر من الهدی. قربانی بکشید از احرام بیرون بیایید. حالا آن بدلیتش گاهی اوقات بدلیتش به اعتبار این است که شما می خواهید با تمام کردن حج عمره از احرام بیرون بیاید. می گوید که اگر نتوانستید با اتمام حج از احرام بیاورید چه کار کنید؟ می گوید که با فما استیسر من الهدی از احرام. این مورد دوم بحث خارج شدن از احرام نیست. حکم تکلیفی است. می گوید که شما اگر احرام حج تمتع بستید واجب است قربانی کنید خب اگر قربانی نشد چه می گوید صیام. بنابراین خلاصه صورت عدم قدرت را بر انجام عمل را بر جمله ای که اصل عمل را انجام داده است عطف می کنند به خاطر این که توهم بدلیت است که آیا واقعا بدل هست یا نیست اگر قدرت نداشته باشم تکلیف ساقط می شود یا تبدیل به بدل می شود. این خودش اقتضا می کند که ما «ف» را بتوانیم عطف کنیم. این هم حالا چهار پنج مورد دیگر هم هست که اینها را انشاء الله فردا مطرح می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد